



و گفتند آنجا که بیست خانواده زندگی می کنند، چطور احساس تنهایی می کنی؟ برای آنها فقط یک تنهایی معنی داشت و آن هم تنهایی فیزیکی بود. به این خاطر که در خانه های شان باز است و خیلی راحت رفت و آمد دارند و بعضی خانه ها اصلا دیوار هم به آن معنای ندارد. در آمریکای لاتین معنای تنهایی را نمی فهمند و این برای انسان شرقی یعنی غربت، یعنی فهمیده نشدن، این یکی از نشانه های بزرگ تفاوت فرهنگی است که زندگی را در آنجا برای ما سخت می کند و باعث تنهایی بیشتر می شود. در کل باید بگویم سبک زندگی آنها با ما خیلی تفاوت دارد.

« از تجربیات آن سفر در داستان های تان استفاده کردید؟

اجازه بدهید اول بگویم که آمریکای مرکزی و جنوبی ادبیاتی غنی دارد و نویسندگان بزرگی از آنجا برخاسته اند. آمریکای لاتین به نحوی از لحاظ ادبی جایی است که نه در آن غربزدگی دیده می شود و نه شرق زدگی. اما در پاسخ به سوال تان باید بگویم: نه، به این دلیل که آن مکان برای مخاطب ایرانی محیطی ناشناخته است نمی توان خیلی از آن استفاده کرد. نوشتن از آنجا و سطح روابطشان با هم برای مخاطب ایرانی گاهی غلو آمیز جلوه می کند. در آنجا مهم ترین اصل برای مردمانش، کمک به هم نوع بدون در نظر گرفتن هر چیز دیگری است و عشق آنها نه در شعار بلکه در عمل کمک رسانی است. اما در اینجا گاهی بعضی حتی انتظارات افراد نزدیک خود را عملی نمی کنند و حتی اگر ببینند ماشینت خراب شده و نیاز به ل دادن تا کنار خیابان دارد، روی شان را آن طرف برمی گردانند یا می گویند دیسک کمر دارند.

« خودتان خاطره ای از رفتار آنان در همین موردی که گفتید دارید؟

در یک روز که بارندگی خیلی شدیدی بود خودروی من خراب شد و در کنار اتوبان توقف کردم. فردی خودروی خود را متوقف کرد و بلافاصله پس از پیاده شدن لباس ضدآبی به من داد تا بیشتر خیس نشوم و بعد از آن شروع به عیب یابی اتومبیل کرد تا اولین تعمیرگاه هم همراه آمد. این همان کمک به هم نوع است که متأسفانه در مملکت ما کمتر شاهد آن هستیم.

« چه ویژگی مردمان آن سرزمین توجه شمارا جلب کرد دوری تان جالب بود؟

تفاوت های فرهنگی و اجتماعی زیادی داریم و همین باعث می شود چیزهای جالب زیادی ببینید. اما شادی و جشن ها آنان، دورهمی و میهمانی های شان و تنوع میوه های مخصوص آن مناطق برایم جالب بود.

« کمی از فرهنگ جشن و شادی آنها بگویند؟

اجازه اول بدهید به بهانه های شادی بپردازیم. گاهی فکر می کنیم برای شادی باید بهانه ای ویژه داشته باشیم. مثلاً فیلم طنزی دید و یا جوکی ارسال کنیم اما گاهی دیگر هم وجود دارد. اگر فرد، خوشحالی و رضایت درونی داشته باشد

می تواند جمعی که در آن هست را هم شاد کند. در آن جامعه وقتی از خانه خارج می شوید، دائم افرادی با چهره های شاد می بینید و ناخودآگاه این شادی به زیر پوست شما هم وارد می شود. این جشن ها و شادی ها عمومی بود، یادم می آید روزی پشت چراغ راهنمایی بودم و چند بار چراغ سبز و قرمز شد و ماشین ها حرکت نمی کردند. بایش فرض های شرقی، حدس زدم لابد تصادف بزرگی شده است اما بعد دیدم شخصی - به هر دلیلی که من نفهمیدم - در میان خیابان مشغول موسیقی و پایکوبی بر اساس فرهنگ محلی آن منطقه است و هیچ کسی به خودش اجازه نمی داد ماشینش را حرکت دهد یا حتی بوق بزند. اما در کشورمان اگر همچنین اتفاقی بیافتد مساله در دروسازی می شود و مردم اعتراض می کنند. این تفاوت فرهنگ است و مدارای آن مردمان را نشان می دهد. نکته دیگر این که آنجا به صورتی که در کشورمان مرسوم است جشن و دورهمی ندارند. اینجا میزبان انواع میوه های گران بازار را می خرد و چای و قهوه و بستنی و چند مدل شیرینی تر و خشک سر میز می گذارد. برای همین خرج های کمر شکن، دورهمی ها را کمتر کرده است. آنجا دورهم جمع می شوند سر میزشان چند بطری نوشیدنی و یک ظرف یادام خاکی است. حتی بعضی وقتی به مهمانی می روند غذای خانه خودشان را به خانه میزبان می برند و با هم مصرف می کنند. برای شان میهمانی بهانه ای برای تفاخر نیست، بلکه هدفش صرفا شادی و همراه بودن با هم است. شب ها صندلی را کنار خیابان می گذارند و بی منت با هم هر چه دارند می خورند و موسیقی و خنده هم که فراوان است. من در آنجا فهمیدم که زندگی شاد ربطی به تجملات و بریز و بپاش ندارد. شادی در سادگی به وجود می آید.

« تا جایی که می دانم، کشورهای آمریکای لاتین خیلی از سطح رفاه بالایی برخوردار نیستند، و در واقع از بسیاری از کشورهای دنیا هم رفاه کمتری دارند، شاید به نظر برسد کمبودها با میزان شادی رابطه ای داشته باشد.

بله، سطح زندگی مادی در کشورهای آمریکای لاتین پایین تر از استانداردهای زندگی در ایران است. در آنجا اصل و اساس خانه های زیادی فقط چهار تیرک چوبی است و بالایش را بزرگ درختان موز پوشانده اند، اما در عین حال در خانه دستگاهی موسیقی دارند و در ساعات بیکاری، فرد بر روی تنویی که به گوشه ای آویزان کرده خوابیده و در آرامش به موسیقی گوش می دهد و از زندگی اش هم خرسند است. آن طرف تر هم چند نفر را می بینی که روی تکه سنگی یا صندلی ارزان قیمتی نشسته اند و بی هیچ بهانه و تجملاتی در ساده ترین شکل، مشغول گفت و گو و خندیدن هستند. خودشان واضح می گویند که ما فقیریم ولی شادیم. این را مقایسه بکنید با خانه های زیادی در همین شهر خودمان که وقتی وارد می شوید با اسباب و اثاث لوکس و فرش ها، تابلوها و لوسترها پر شده است، اما همه انگار از هم طلبکارند و احم، حالت عمومی آنهاست.

« یکی دیگر از نکاتی که به آن اشاره کردید، تنوع میوه های مناطق استوایی بود.

این بار هم برای مان بگویند.

شما در جای جای شهر می توانید درختچه های موز و درخت های نارگیل را ببینید. حتی بعضی قسمت های شهر هم تابلوی دارد با این مضمون: «خطر سقوط نارگیل!» باید مراقب باشید که نارگیل به سر و کله تان نخورد. درخت آناناس هم بسیار دیده می شود. مرکبات آنچنان ارزان است که صرف نمی کند کارگر بگیرند و محصول را به بازار بفروشند. جالب آنکه مردم به همان مقداری که نیاز دارند بسند می کنند. اگر کسی برای خوراکش چهار دانه پرتقال نیاز دارد همان را می کند و می رود. روی هم ریختن و شکستن ظروف خیرات و از هول حلیم در دیگ افتادن هم در آنجا دیده نمی شود. اجازه بدهید از موز بگویم. آنجا نوعی موز دارند که فقط مخصوص سرخ کردن است که ما تا به حال ندیده ایم.

« یعنی موز را سرخ می کنند؟

بله، صبحانه شان هم معمولاً از همان موز سرخ شده و نیمرو است. در این مورد خاطره ای هم دارم. من در اوایل رفته ام به آمریکای لاتین خبر نداشتم که موز را سرخ می کنند. روزی برای خرید موز به بازار رفتم. قیمت موز سبز نصف قیمت موز زرد بود. فکر کردم که به اصطلاح شکار پیدا کرده ام و مقداری موز سبز خریدم. در راه خانه یکی را پوست کردم و خوردم. مزه ای مثل خرما و لو گس مانند داشت. تصور کردم باید مدتی بماند تا ببرد. یک هفته ای در خانه موزهای سبز را نگه داشتم تا برسد ولی فرم موزها برگشت و حالت له شدگی و ترشیدگی پیدا کرد. دوستی به خانه ام آمد و گفت چرا این موزها به این شکل درآمده و استفاده نکردی؟ ما چرا را گفتم. او توضیح داد که این موزها فقط مخصوص سرخ کردن است و اصولاً به صورت خام استفاده نمی شود.

« باتوجه به ناآشنایی اولیه ای که با شیوه زندگی در آنجا داشتید به اصطلاح سوتی هم دادید؟

برای اولین باری که به رستوران رفتم میزبان مان نارگیل سفارش داد. به صورت جالبی، نارگیل را با چاقویی بلند که «ماچته» می نامیدند، آماده خوردن کردند و داخلش نی گذاشتند و به سر میز ما آوردند. پس از آنکه شیر داخل نارگیل را خوردم، با توجه به اینکه نارگیل تازه بسیار لذیذ است شروع به خوردن تکه هایی از نارگیل کردم. دیدم کسانی که در اطرافم هستند با تعجب نگاهم می کنند، حتی

بعضی لبخند هم می زدند. با خودم گفتم لابد به خاطر این است که خارجی هستم. همراهم که دوستی ایرانی بود ۳۰ سال در آنجا زندگی می کرد آرام به من گفت شما نارگیل دوست داری؟ گفتم بله. گفت ولی بهتر است دیگر در جمع نارگیل نخوری چون در اینجا فقط شیر نارگیل را می خورند و بقیه اش سهم دام است.

« سسینمای هالیوود از کشورهای آمریکای لاتین تصویری پر از جنایت همراه با کارتل های موادمخدر با جاشنی بی بندوباری افراطی نشان می دهد. شما در واقعیت آن جوامع چه دیدید؟

نمی توان تکذیب کرد که بعضی مناطق آن کشورها ناامن است. گروه های مافیای مثل همه جای دنیا دارد. مثلاً در اخبار گاهی می شنویم که در کلمبیا و اکوادور آدم ربایی می شود تا باج گیری کنند اما سعی کردند در مناطقی که توربستی است سطح بالایی از امنیت وجود داشته باشد؛ چرا که می دانند بخش مهمی از اقتصادشان بر پایه آمدن توربست هاست و مساله امنیت در این بخش حرف اول را می زند. (با خنده اضافه می کند) خیلی به سینمای غرب اعتماد نکنید.

« از لحاظ فرهنگی آن کشورها چگونه هستند و آیا فرهنگ آنها هم تحت تاثیر فرهنگ غربی قرار گرفته است یا نه؟

فارغ از ریشه های فرهنگی کهنی که مردم بومی آمریکا داشته اند، استعمار به صورت گسترده ای در آن کشورها نفوذ داشته که نمود و نمونه اش را می شود در مساله زبان آن جوامع دید. بیشتر مردم در آن کشورها اسپانیولی و در رتبه های بعدی پرتغالی، فرانسوی و هلندی صحبت می کنند. مذهبی هم که کشورهای استعمارگر در آنجا ترویج دادند مسیحیت با روایت خودشان است. سبک زندگی هم تا اندازه ای غربی است. هر چند عده ای در میانه ی فرهنگ بومی و فرهنگ غربی زندگی می کنند و عده ای هم با فرهنگ استعماری غرب به مقابله برخاسته اند.

سطح زندگی مادی در کشورهای آمریکای لاتین پایین تر از استانداردهای زندگی در ایران است. در آنجا اصل و اساس خانه های زیادی فقط چهار تیرک چوبی است و بالایش را بزرگ درختان موز پوشانده اند. اما در عین حال در خانه دستگاهی موسیقی دارند و در ساعات بیکاری، فرد بر روی تنویی که به گوشه ای آویزان کرده خوابیده و در آرامش به موسیقی گوش می دهد و از زندگی اش هم خرسند است.